هو العلیم

شفا دادن حضرت رضا علیه السّلام زن حامله در آستان مرگ را

برگرفته از کتاب «مطلع انوار، جلد ۱»
حضرت علاّمه آیت‌الله حاج سیّد محمدحسین‌حسینی‌طهرانی
قدّس الله سرّه

بسم الله الرحمن الرحيم

دوست محترم و برادر مكرّم: آقاي دكتر ... كه از أصدقاء و اخوان ديرين ما هستند،در روز سه شنبه ٢٢ جمادي الاولي يكهزار و چهارصد و سه كه به مشهد مقدّس مشرّف شده بودند داستان جالبي را از همشيره خود نقل كردند كه ما در اينجا ثبت مي‌كنيم.

همشيره ايشان خانم دكتر ... كه داراي درجه دكتري در بيماريهاي عمومي و زنان است و مدت مديدي با شوهر خود آقاي دكتر ... كه دندان پزشك است در شهر كرمان به معالجه و طبابت اشتغال داشته‌اند.

اين خانم دكتر كه در بيمارستان نيز كار مي‌كرد وقتي مواجه شد با يك زن حامله كه فقير بود و چندين كودك خردسال داشت و اين مريض مبتلا بود به بيماري مسموميّت حاملگي كه بسيار خطرناك بوده و به ندرت معالجه مي‌شود.

اطبّاء آن بيمارستان و از جمله همين خانم دكتر آنچه مي‌دانستند و مي‌توانستند در روي اين بيمار انجام دادند، به هيچوجه مؤثّر واقع نشد مريض در روي تخت افتاده، در يك دست سورنگ قند، و در دست ديگر سورنگ تزريق خون بود، تا كم كم بيمار در آستانه مرگ رفت و تمام علائم مرگ در او مشهود شد و ديگر همه اطباء كار او را تمام شده يافتند و دستور دادند كه سورنگ قند وسورنگ خون را برداردند.

اين خانم دكتر مي‌گويد: حالا سرنگ خون را برنداريد! و احتياطًا بگذاريد شايد خدا شفا دهد!

اطبّاء همگي بطور بي‌اهميّتي بدين مطلب و سبك شمردن اين گفتار، تخت مريض را ترك كردند زيرا كه نه تنها مرگ او را حتمي مي‌دانستند بلكه اين بيمار را مرده مي‌يافتند.

همين كه اطبّاء بيرون مي‌روند اين خانم دكتر از اطاق اين مريض در سرسرا مي‌آيد و متوسّل مي‌شود به حضرت سيد الشّهداء عليه السّلام و عرض مي‌كند: اين بيمار بچه‌هاي خرد و كودك‌هاي نو سال دارد؛ و اگر بميرد همه اين اطفال بي‌خانمان مي‌شوند شما را به مقام و عظمت خود او را شفا دهيد!

اين را مي‌گويد و به اطاق مريض برمي‌گردد و مي‌بيند بيمار نشسته است. سر و صدا مي‌شود؛ غوغائي مي‌شود، همه اطبّاء بدين اطاق بيمار مي‌آيند و همه غرق در تحيّر مي‌گردند و در عالمي از بُهت فرو مي‌روند.

بيمار مي‌گويد: من مُردَم و مرا به آسمان بالا بردند تا جائي كه حضرت سيّد الشّهداء و حضرت اباالفضل و حضرت امام رضا عليهم السّلام بودند. حضرت رضا عليه السّلام به من فرمودند: بنا بود شما بيائيد وليكن از جهت توسّل خانم دكتر شما را برمي‌گردانيم و شما به سلامت مي‌زائيد و اين طفل را هم خود شما بزرگ خواهيد كرد!

و به خانم دكتر بگو: دو سال است ما منتظر شما هستيم! چرا نزد ما نمي‌آئي!

خانم دكتر در اين حال مي‌گويد: عجيب است كه من دو سال است كه نذر كرده‌ام به زيارت حضرت رضا عليه السّلام به مشهد مقدّس مشرف شوم ولي تا به حال نشده است و كوتاهي كرده‌ام.

آقاي دكتر ... گفتند: بلافاصله همشيره ما براي أداء نذر خود و زيارت حضرت رضا عليه السّلام رهسپار مشهد مي‌شود.[1]

---

[1] مطلع انوار، جلد ١/ف ص ١٥٩